

رویکردهای روایی ضیاءالدین برنی در تاریخ‌نگاری و مقایسه آن با شیوه تاریخ بیهقی

دکتر محمد راغب*

چکیده

پژوهشگران به شباهت‌های تاریخ بیهقی (تألیف ۴۴۸-۴۵۱ ق) و تاریخ فیروزشاهی (تألیف ۷۵۸ ق) به اجمال اشاره کرده‌اند و برخی ضیاءالدین برنی را «بیهقی هندوستان» دانسته‌اند اما درباره جزئیات آن بحثی نکرده‌اند. تاریخ فیروزشاهی از جنبه‌های متعدد به تاریخ بیهقی شباهت دارد و برنی خود در مقدمه کتابش به استادی بیهقی اشاره کرده است؛ اما در همان مواردی که برنی به راه بیهقی می‌رود، تفاوت‌های ظریفی هم وجود دارد. عمده این شباهت‌ها به رویکردهای روایی‌ای مربوط می‌شود که هر دو نویسنده به کار می‌گیرند تا تاریخی داستان‌گونه بسازند. مقاله حاضر به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های روایی این دو اثر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ فیروزشاهی، تاریخ بیهقی، تاریخ تحلیلی، روایت، زمان، راوی.

*. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی.

درآمد

تاریخ بیهقی در حوزهٔ تاریخ‌نگاری فارسی به دلیل اشتغال بر ویژگی‌های ادبی - روایی در کنار ارزش‌های تاریخی، جایگاه ویژه‌ای داشته و در میان آثار پیش و پس از خود - نه از وجه تعارفات معمول زمانه - یگانه بوده است. حتی برخی را بدین باور رسانیده که نه بیهقی شیوهٔ تاریخ‌نویسی پیشینیان را دنبال کرده است و نه پسینیان روش او را در پیش گرفته‌اند (باحقی و سیدی، ج ۱، ص پنجاه، پنجاه و دو). اما این دیدگاه قابل نقد است. کم‌توجهی به شیوهٔ تاریخ‌نگاری بیهقی با فقدان نسخ قدیمی معتبر تاریخ وی در ایران بی‌ارتباط نیست؛ به طوری که مورخان برجسته‌ای نظیر ابن اثیر و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی هم نامی از آن نمی‌برند. شاید یورش وحشیانهٔ سلطان علاءالدین جهانسوز به غزنه در سال ۵۴۴ق و به آتش کشیدن شهر همراه با انتقال حوزهٔ قدرت غزنویان از غزنین به لاهور و بخش‌های کوچکی از شبه‌قارهٔ هند، دلیل اصلی قدمت^۱ نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی در هند نسبت به ایران باشد (همو، ج ۱، ص هشتاد و پنج، صد و سی و سه). به زعم ما همین مسئله موجب می‌شود که شیوهٔ تاریخ‌نویسی بیهقی در هند بیش از ایران مورد توجه قرار گیرد. در میان تاریخ‌نگاران برجسته‌ای که در هند سکونت داشته‌اند، ضیاءالدین برنی^۲ (۶۸۴ - پس از ۷۵۸ ق) را می‌توان پیرو بیهقی دانست به طوری که او را بیهقی هندوستان خوانده‌اند (نفیسی، ج ۲، ص ۱۸۵).

به طور کلی، سلاطین دهلی از نظر نژادی ترک بودند اما سنت‌های فرهنگی و زبانی ایرانی در دربار آنها رواج کامل داشت و مورخانی چون منهاج سراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری (تألیف ۶۵۸ ق)، فخر مدبر صاحب آداب‌الحرب والشجاعة (تألیف ۶۲۶-۶۳۳ ق) و بحر‌الانساب (تألیف ۶۰۲ ق) و حسن نظامی صاحب تاج‌المآثر (تألیف ۶۱۴ ق) سنت تاریخ‌نویسی ایرانی را ادامه دادند. برنی اگرچه کار منهاج سراج را دنبال می‌کند اما خود سنتی تازه پایه می‌گذارد و تاریخ او برخلاف طبقات ناصری فهرستی از رویدادها نیست

۱. به طور عام، نسخه‌های تاریخ بیهقی چندان قدیمی نیستند؛ تاریخ قدیم‌ترین نسخهٔ هندی موجود که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود با حدس و گمان به قرن ۹ می‌رسد (باحقی و سیدی، ج ۱، ص صد و بیست و یک، صد و چهل و پنج).

۲. گزارش‌ها و مقالات دانشنامه‌ای فراوان دربارهٔ برنی ما را از تکرار شرح احوالش بی‌نیاز می‌کند (نک: ثبوت، ص ۲۴۱-۲۴۳؛ سمیعی، ص ۸۴۷-۸۴۹؛ صفا، ج ۳، ص ۱۲۹۱-۱۲۹۲؛ Hardy, vol.3, p. 753-754).

بلکه نگاه مختصری به روح زمانه است. در میان انبوه آثار برجسته مورخان هندی سه کتاب *تاریخ فیروزشاهی برنی*، *اکبرنامه* (تألیف ۱۰۱۰ق) ابوالفضل علامی و *منتخب‌الخبار* (۹۹۹-۱۰۰۴ق) بداؤنی متمایزند؛ برنی که بر اساس تجربه شخصی به نگارش تاریخ می‌پردازد از نظر نثر نیز بر دیگران برتری دارد (Nizami, p.7,12,135). *تاریخ فیروزشاهی* از منابع کتب زیر بوده است: *طبقات اکبری* (تألیف ۱۰۰۲ق)، *تاریخ حقی* (تألیف ۱۰۰۵ق) عبدالحق محدث دهلوی، *تاریخ سند یا تاریخ معصومی* (تألیف ۱۰۰۹ق) میرمعصوم بهکری، *مآثر رحیمی* (تألیف ۱۰۲۵ق) عبدالباقی نهانودی، *مجالس السلاطین* (تألیف ۱۰۴۸ق) محمد شریف دکنی، *مرآة العالم* (تألیف ۱۰۷۸ق) خواجه بختاورخان، *خلاصة التواریخ* (تألیف ۱۱۰۷ق) سجان رای بتالوی (آفتاب اصغر، ص ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۴۳، ۳۱۵، ۴۵۲، ۴۶۸). شمس عقیف سراج (متولد ۷۴۳ق)، دیگر مورخ معروف عهد فیروزشاه، نیز از برنی به نیکی یاد می‌کند و راه او را ادامه می‌دهد (شمس سراج عقیف، ص ۲۹-۳۰، ۱۷۷).

برنی به تصریح خود با تاریخ‌نویسی فارسی و عربی به خوبی آشناست و همان‌طور که بیهقی کتابش را از پایان تاریخ محمود وراق یعنی ۴۰۹ ق آغاز می‌کند (بیهقی، ج ۱، ص ۲۶۰)، *تاریخ فیروزشاهی* را از انتهای *طبقات ناصری* منهاج‌الدین سراج جوزجانی یعنی از ابتدای پادشاهی غیاث‌الدین بلبن (حکومت: ۶۶۴-۶۸۶ ق) تا سال ششم (۷۵۸ ق) سلطنت فیروزشاه (حکومت: ۷۵۲-۷۸۲ ق) که هشت پادشاه را دربرمی‌گیرد، می‌نگارد (برنی ۱، ص ۱۳-۲۰، ۱۴-۲۳). منهاج سراج در بخش تاریخ غزنویان از *تاریخ بیهقی* استفاده فراوان کرده است (نک: منهاج سراج، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶، ۲۴۷-۲۴۸). برنی هم با *تاریخ بیهقی* آشنایی داشته است:

«... و مورخان اخبار عجم هم از اکابر و معارف عهد و عصر خویش بودند چنانچه فردوسی و بیهقی و صاحب *تاریخ آئین* و مؤلف *تاریخ یمینی* و عتبی هر یک در عهد و عصر خویش اعتبار یافته‌اند و از اکابر و اشراف معد گشته» (برنی ۱، ص ۱۴)

او از میان پادشاهان بزرگ، محمود غزنوی را بسیار ارج می‌نهد؛ به طوری که بارها تمام شاهان جهان را فرزندان او می‌شمارد: «سلطان محمود فرموده است ای فرزندان محمود بدانید ...» (همو ۲، ص ۱۰) و پیوسته از او و وصایایش یاد می‌کند و بزرگان دربار او را تحسین می‌کند (همان، ص ۳۹، ۸۳، ۳۱۲). میزان ارادت برنی به دستگاه محمود تا حدی است که برخی در انتساب *فتاوی جهاندری* به وی تردید کرده‌اند (برای اثبات تعلق کتاب

به برنی، نک: (Afsar Saleem Khan, p. 1-12).

برنی و بیهقی هر دو اشعار فارسی فراوانی در لابه‌لای تاریخ می‌آورند و گاه اصطلاحات مشابهی دارند (برای نمونه «پوست باز کرده»): برنی ۱، ص ۲۲۹، ۲۶۵، ۳۹۵، ۴۰۴؛ بیهقی، ج ۱، ص ۱۷۱، ۳۳۷، ۶۴۱، ۷۰۴؛ اما آنچه آثار آنها را در عین استقلال از یکدیگر به هم نزدیک می‌کند، مشابهت رویکردهای روایی و توجه به شگردهای داستانی در نگارش تاریخ است. برنی در یادکرد تاریخ‌نویسان دهلی از *جوامع‌الحکایات* عوفی در ذیل تواریخ نام می‌برد که نشانهٔ درک داستانی او از تاریخ است:

«مورخان دارالملک دهلی نیز از معتبران عهد و صدور عهد بودند چنانچه
خواجه صدر نظامی مصنف *تاج‌المآثر* و مولانا صدرالدین عوفی مؤلف
جامع‌الحکایات و قاضی صدر جهان منهاج سراج جوزجانی مؤلف *طبقات ناصری*
و کبیرالدین پسر تاج‌الدین عراقی ...» (برنی ۱، ص ۱۴).

در *جوامع‌الحکایات* هم داستان‌هایی به نقل از *تاریخ ناصری* آمده است (عوفی، جزء دوم از قسم اول، ص ۲۵۸-۲۶۰؛ جزء اول از قسم دوم، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ جزء دوم از قسم سوم، ص ۴۴۶-۴۵۷، ۵۷۱-۵۷۵) که آنها و حکایت‌های مربوط به عهد غزنوی را از بیهقی دانسته‌اند (نفیسی ۱، ج ۱، ص ۱۰-۱۳، ۸۵-۱۰۱؛ یاحقی و سیدی، ج ۱، ص هشتاد).

وجه تشابه و تفاوت تاریخ بیهقی و تاریخ فیروزشاهی

۱. نظام زمانی

الف. ترتیب^۱

تاریخ بیهقی و *تاریخ فیروزشاهی* هر دو تا حد زیادی از الگوهای زمانی مرسوم تاریخ‌نگاری انحراف دارند و ترتیب زمانی در هر دو کتاب به شکل معمول مراعات نمی‌شود. بیهقی در انجام این کار از نظام پیچیده‌ای پیروی می‌کند اما برنی به دلیل

۱. ترتیب (order) رویدادهای یک روایت در طرح داستانی (sjuzet) با ترتیب همان‌ها در مایهٔ داستانی (fabula) متفاوت است؛ انحرافات و تغییرات ترتیب در طرح داستانی را نسبت به مایهٔ داستانی، نابهنگامی (anachrony) می‌گویند. گاهی در این جابه‌جایی، حوادث مربوط به گذشته در لحظهٔ حال داستان نقل می‌شوند که آنها را گذشته‌نگر (analepsis) می‌نامند و گاهی بالعکس، وقایع آینده در لحظهٔ حال داستان روایت می‌شوند که آنها را آینده‌نگر (prolepsis) می‌نامند (Genette, p. 35-40).

پیری و اتکاء بر حافظه، به پیرفت زمانی رویدادها اهمیتی نمی‌دهد و آنها را گم می‌کند و کتابش از لحاظ زمان‌مندی ضعیف شمرده می‌شود (Nizami, p.40,134). او حوصله نگارش جزئیات را ندارد و خود به بی‌ترتیبی شیوه تاریخ‌نگاری‌اش اعتراف می‌کند:

«اگرچه حوادث و فتن و بغی و شطط که در ملک سلطان محمد زاد بر حسب ترتیب و تعین تاریخی در قلم نیامده است...» (برنی ۱، ص ۴۷۸).

«... اگر ماجرای معاملات ملکرانی هر سال او شرح دهم عجر و بجر و آنچه گذشته است در قلم آرم مکرر مجلدات شود من در این تاریخ کلیات مصالح جهانداري و امهات امور ملکرانی سلطان محمد نبشته و در تقدیم و در تقدیم و تأخیر هر فتحی و اول و آخر هر سرگذشتی و فتنه و حادثه نظر نینداخته و ترتیب نسق رعایت ننموده...» (همان، ص ۴۶۷-۴۶۸).

برنی برخلاف بیهقی تقیدی به ذکر تاریخ دقیق رویدادها و گزارش سالانه و منظم ندارد اما از میانه روزگار جلال‌الدین خلجی که خودش در درگاه حضور بیشتری دارد، کمیت و کیفیت ذکر تاریخ رویدادها بیشتر می‌شود نظیر ذکر تتمه ملک جلالی (همان، ص ۲۲۳-۲۳۸) یا در عهد علاءالدین خلجی (همان، ص ۲۵۰-۲۵۴).

ب. گذشته‌نگر

روایت آغازین تاریخ فیروزشاهی با سلطان غیاث‌الدین بلبن در ۶۶۲ ق شروع می‌شود (همان، ص ۲۵). اما از همان صفحه اول به کمک یک گذشته‌نگر (همان، ص ۲۵-۲۸) رویدادهای پیش از پادشاهی او مرور می‌شوند.^۱ این مطالب بدان معنا نیست که در سراسر کتاب با روایت‌های گذشته‌نگر فراوانی مواجه خواهیم شد و ابتدای آثار برنی و بیهقی (برای اطلاع از شگردهای زمانی پیرفت آغازین تاریخ بیهقی نک: راغب، ص ۳۲ به بعد) شباهت‌های روایی فراوانی دارند. زیرا برنی برخلاف بیهقی - که ترتیب تاریخی را تا حدی مختل می‌کند - از نظام زمانی مرتب انحراف اندکی دارد و از نابهنگامی کمتر استفاده می‌کند. برای مثال در میانه حکایت پایان کار سلطان بلبن (برنی ۱، ص ۱۲۰-۱۲۲) بدون هیچ دلیلی می‌گوید: «بغراخان را پسری بود که او را کیقباد نام بود و او در پرورش سلطان بزرگ شده بود همون به پهلوی سلطان ماند»

۱. البته این بخش مختصر تنها برای تمهید ورود به تاریخ است زیرا همانطور که خود گفته است (برنی ۱، ص ۲۲) در طبقات ناصری به «اخبار خانی» بلبن اشاره شده است (منهاج سراج، ج ۲، ص ۴۷-۸۹).

(همان، ص ۱۲۱)، تا در صفحه بعد که بلبن می میرد و اطرافیان به خلاف نظر او، کیقباد را بر تخت می نشانند نیازی به گذشته نگر نباشد (همان، ص ۱۲۲).

اگرچه روایت های بدون نابهنگامی غلبه دارند (برای نمونه نک: ذکر ماجرای غدر خسرو خان و قتل سلطان قطب الدین (همان، ص ۴۰۹-۴۰۱) اما اثر برنی فاقد گذشته نگر هم نیست؛ بیهقی از سه نوع گذشته نگر با اندازه های کوتاه یا اشاری (برای اطلاع بیشتر نک: راغب، ص ۴۱)، متوسط و بلند استفاده می کند؛ اما برنی تنها از گذشته نگر اشاری (برای نمونه، نک: برنی ۱، ص ۳۸۲) و گذشته نگر متوسط بهره می برد. برای مثال در ابتدای احوال سلطان علاء الدین خلجی (همان، ص ۲۴۲-۲۴۳) رویدادهای پیش از افول کار رکن الدین ابراهیم (همان، ص ۲۳۸-۲۳۹) را شرح می دهد که در انتهای بخش پیشین بدان پرداخته است؛ و نیز پس از آنکه عم مؤلف، علاء الدین را نصیحت می کند (همان، ص ۲۶۴-۲۷۱)، راوی به گذشته نگر بودن رویداد مذکور و زمان دقیق آن اشاره می کند: «و ماجرای مذکور در آن ایام بود که ظفر خان زنده بود و از مهم سیوستان به درگاه آمده بود و محاربه قتلغ خواجه ملعون هنوز نه شده بود» (همان، ص ۲۷۱-۲۷۲). افزون بر این، برنی کمتر از بیهقی گذشته نگر آمیخته^۱ به کار می برد (نک: همان، ص ۵۵۰-۵۵۱).

ج. آینده نگر

برنی و بیهقی از دو نوع آینده نگر بیشتر استفاده می کنند:

آ. آینده نگرهای راویانه: راوی آینده داستان را افشا می کند:

«اما ملک نظام الدین را به تدبیر هیچ سود نداشت ... و روزگار غدار از برای سلطنت خلجیان مزاحمان ملک بلبنی را از دست او دفع می کرد و فلک بر ریش و سبیل نظام الدین خام طمع خنده ها می زد و خلجیان را مبارکباد بادشاهی می گفت ...» (همان، ص ۱۳۸-۱۳۹).

«... نماز دیگر شب آینده آن سلطان قطب الدین را خواهند کشت» (همان، ص ۴۰۴).

«... اجل سلطان جلال الدین را موی کشان می برد» (همان، ص ۲۳۱).

۱. نابهنگامی هایی که پیش از روایت نخستین آغاز می شوند و در محدوده روایت نخستین نیز ادامه می یابند، نابهنگامی های آمیخته (mixed) نامیده می شوند (Genette, p. 49).

گاهی در شرح فرجام بدکاری کافر نعمتان یا کامرانی خادمان، انحراف زمانی دیده می‌شود؛ بدین صورت که پایان زندگانی آنها به وسیله آینده‌نگر گزارش می‌شود. این کار وظیفه مورخ نیست اما برای به سامان رسانیدن پیرنگ داستان، امری ضروری محسوب می‌شود:

«... و پسر سالم دوزخی که اول تیغ انداخت بعد یک دو سال مجذوم شد و اندامش بریخت و اختیارالدین هود بدبخت که سر آنچنان سروری برید به هر چه زودتر دیوانه شد و در ساعت مردن نعره می‌زد که سلطان جلال‌الدین تیغ برهنه بر دست گرفته آمده است و سر من می‌برد ...» (همان، ص ۲۳۷).

«... ملک قبول که در این ایام خاتجهان است و وزیر ممالک با پسران و ... پسر ایاز را لعنت کرده ... و به درگاه سلطانی پیوستند ... و الی یومنا که شش سال است در عزت و کامرانی و کامگاری می‌گذراند» (همان، ص ۵۴۴).

«[طغرل کافر نعمت] پس از گذشتن خداوندش چون درجه‌گونه‌ای یافت و نواختی از سلطان مسعود اما ممقوت شد هم نزدیک وی و هم نزدیک بیشتر از مردمان و ادبار در وی پیچید و گذشته شد به جوانی روزگار در ناکامی و عاقبت کفران نعمت همین است» (بیهقی، ج ۱، ص ۲۵۲).

«مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حال‌ها که ازین بیداری افزایش و تاریخ بر راه راست برود که روا نیست در تاریخ تخسیر و تحریف و تقطیر و تبذیر کردن و نوشتگین و لولاجی اگر بد کرد خود بی‌حد دید»^۱ (همو، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۵۱).

ب. آینده‌نگرهای شخصیت‌ها: شخصیت‌ها آینده را به درستی پیش‌بینی می‌کنند و گاه راوی با استفاده از آینده‌نگر راویانه بر آن صحنه می‌گذارد. تلفیق این دو روش با یکدیگر گزارش تاریخی را به نوشتاری داستانی نزدیک می‌کند؛ زیرا اساساً شاید مورخان نیاز چندانی به استفاده از آینده‌نگر نداشته باشند و استعمال آنها در متون داستانی بیشتر به چشم آید:

«هنوز سلطان را به خاک نسپرده بودند که ملک‌الامرا کوتوال که بس صاحب تجربه ملکی بود باز خاک بر سر کرد و به آواز بلند چنانچه جمله حاضران را در گوش افتاد گفت که بعد از مردن این بادشاه که دو قرن پادشاهی رانده بود ... کسی که او را آدمی توان گفت آب خوش نخورد و هیچ

۱. او که در فتح یکی از قلعه‌های ساری به مردمان ستم بسیار کرد، بعدها دو میلیون درم در جنگ دندانقان به دست سلجوقیان افتاد (نک: بیهقی، ج ۱، ص ۴۸۵). روشن است که در این نمونه خاص، بیهقی با حفظ ترتیب زمانی و عدم اختلال در آن، فرجام نوشتگین را بعدها در جای خود می‌آورد.

سال و مهی دهلی را از فتنه و حادثه خالی نه گذرد و هر ناشایستی و نالایقی را هوس بادشاهی در دل بگذرد و تمنای سری در سر روید ... و از آن تاریخ که سلطان بلسن که مادر و پدر مطیعان و متقادات و سلامتی طلبان و عاقبت اندیشان بود در پرده شد امان جان و مال از میان خلق برخاست و وثوق ملک از دل ها محو شد و هم در آن نزدیکی که از ملک سلطان معزالدین نبیسه او یک سال برنیا آمده بود که از عداوت یکدیگر خیل خان های چندین امرا و ملوک برفتاد ...» (برنی ۱، ص ۱۲۳)

«اوستادم ... به گورستانی برگذشت و من با وی بودم جایی بایستاد و نیک بیندیشید و پس براند. نزدیک شهر بوسهل زوزنی بدو رسید ... استادم همچنان اندیشه مند می بود. بوسهل گفت سخت بی نشاطی، کاری نیفتاده است. گفت ازین حال ها می اندیشم که در میان آنیم که کاری بسته می بینم چنان که به هیچ گونه اندیشه فراز این بیرون نمی شود و می ترسم و گویی بدان می نگرم که ما را هزیمتی افتد در بیابانی چنان که کس به کس نرسد و آنجا بی غلام و بی یار مانم و جان بر خیره بشود و چیزی باید دید که هرگز ندیده ام. امروز که از عرض لشکر بازگشتم به گورستانی بگذشتم دو گور دیدم پاکیزه و به گچ کرده، ساعتی تمنی کردم که کاشکی من چون ایشان بودمی در عزّ تا ذلّ نباید دید که طاقت آن ندارم. بوسهل بخندید ... پس از هفت ماه به دندانقان مرو آن هزیمت و حادثه بزرگ افتاد و چندین ناکامی ها دیدیم و بوسهل در راه چند بار مرا گفت «سبحان الله العظیم! چه روشن رای مردی بود بونصر مشکان! گفتی این روز را می دید که ما در آنیم»» (بیهقی، ج ۱، ص ۶۰۴-۶۰۵).

د. دیرش^۱

رویکرد اصلی برنی استفاده از بسامد بازگو^۲ به عنوان فضای زمینه ای است که در آن بیش از هر چیزی صحنه - و کمتر از آن، خلاصه - به چشم می خورد؛ اما بیهقی در زمینه ای از خلاصه های داستانی و گاه با استفاده از انبوه نابهنگامی ها از صحنه بهره می برد. برای نمونه

۱. دیرش (duration) که بر اساس سنجش اندازه رویدادها در طرح داستانی و مایه داستانی تعریف می شود، به شکل قراردادی چهار گونه دارد که ما در این مقاله با دو نوع آن سر و کار داریم: ۱. صحنه (scene): مایه و طرح داستانی با هم برابرند؛ یعنی این طور فرض می شود که زمانی که صرف رویدادهای موجود در متن می شود مساوی زمانی است که در جهان واقع اتفاق افتاده است. ۲. خلاصه (summary): طرح داستانی کوچک تر از مایه داستانی است یعنی رویدادهای جهان واقع به صورت خلاصه گزارش شده اند (Genette, p. 95).

۲. روایت یکباره آنچه را چندبار روی داده، روایت بازگو (iterative frequency) می نامند (Ibid, p. 116).

می‌توان بخش امیر مسعود در شکار شیر (همو، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵) و مقدمهٔ دهم دربارهٔ شکار (برنی ۱، ص ۵۹۹-۶۰۰) را مقایسه کرد؛ برنی تنها به کمک بسامد بازگو می‌گوید که پادشاه، شکارچی بی‌نظیری است و بارها شکار کرده است؛ اما بیهقی - ضمن استفاده از بسامد بازگو - شرح یکی از دستبردهای مسعود را در مبارزه با شیر توضیح می‌دهد.

برنی در روایت رویدادها بیش از بیهقی شتاب دارد. او حتی در حکایت‌های بلند نظیر داستان قدرت گرفتن ملک نظام‌الدین و فروگرفتن او (همان، ص ۱۳۱-۱۷۰) سرعت بالایی دارد. بیهقی در صحنه‌ها فضاهای واقعی را ترسیم می‌کند اما برنی بیشتر به توصیف مکررات و استعمال مترادفات می‌پردازد. خلاصه اینکه، جزئیاتی که بیهقی ذکر می‌کند مفیدتر است. برنی معمولاً جزئیات را با استفاده از بسامد بازگو بیان می‌کند (برای مثال، نک: توصیف سیدی موله و خانقاهش: همان، ص ۲۰۸-۲۰۹) و مثل بیهقی صحنه‌پردازی نمی‌کند. نمونه‌ای از اندک توصیف‌های جزئی برنی به سیاق بیهقی را می‌توان در ذکر تتمهٔ ملک جلالی (همان، ص ۲۲۳-۲۳۸) یا طغیان طغرل کافر نعمت (همان، ص ۸۱-۹۲) دید که در آنها کنش‌های بسیاری به صورت پیوسته و مرتب در کنار هم ردیف شده‌اند. از جهت توجه به جزئیات تا حدی صحنهٔ مفصل ورود رسول خلیفه در سال ۷۲۴ق (همان، ص ۴۹۱-۴۹۷) با رسیدن رسول خلیفه به نزد مسعود (بیهقی، ج ۱، ص ۳۷-۴۱) قابل مقایسه است.

۲. ساختار داستانی

الف. داستان‌گونگی

ضمن غلبهٔ ساختار داستانی بر تاریخی در هر دو اثر، تاریخ بیهقی بیشتر به رمان شبیه است؛ اما تاریخ فیروزشاهی با رمانی اپیزودیک که مبتنی بر چند داستان کوتاه است، مشابهت دارد. داستان‌های کوتاه در تاریخ بیهقی موقعیتی یکه و مجزا دارند اما در تاریخ فیروزشاهی کل زندگی هر یک از سلاطین از مجموعه حکایت‌های متنوع و بی‌ارتباطی تشکیل شده که به یک رشته کشیده شده‌اند. این مسئله، با عدم شکل سالشمارانهٔ تاریخ فیروزشاهی بی‌ارتباط نیست.

این داستان‌های کوتاه عمده‌تاً زمان مشخصی ندارند و در جای خود در ترتیب تاریخ نیامده‌اند یا اگر هم ترتیبی دارند نمی‌توان جای دقیق آنها را در مایهٔ داستانی مشخص

کرد، بلکه صرفاً حدودشان معین است: عفو جلال‌الدین خلجی، سراج‌الدین ساوی را (برنی ۱، ص ۱۹۴-۱۹۶)؛ حکایت خواهش جلال‌الدین خلجی از همسرش که به دیگران بگوید او را مجاهد فی سبیل الله بخواند و بعد شرم کردن و نپذیرفتن آن (همان، ص ۱۹۶-۱۹۷).

گاه راوی در این‌گونه حکایت‌ها که در بیشترشان امکان مشاهدهٔ رویدادها را نداشته است، نمی‌خواهد سیر کنش‌ها را در زمینه‌ای تاریخی بیان کند بلکه صفات اشخاص را در پوشش کنش عرضه می‌کند، نظیر حکایتی در شرافت نسب که ذیل آن بلبن، اجداد خود را به آل افراسیاب می‌رساند (همان، ص ۳۵-۳۹)؛ حکایتی کوتاه در عدل (همان، ص ۴۰-۴۱)؛ حکایت خواب دیدن سبکتگین و میخ را به‌عنوان نشانه در زمین فروکردن (بیهقی، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۴)؛ حکایت رحم آوردن سبکتگین بر آهوبچه (همو، ص ۱۹۴-۱۹۶).

در کل، ارزش داستانی حکایت‌های برنی بیش از ارزش تاریخی‌شان است. نکتهٔ مهم دیگر اینجاست که بیهقی به کمک گذشته‌نگر در میانهٔ زندگی مسعود به این داستان‌ها برمی‌گردد؛ اما برنی در زمینهٔ حال که مشغول روایت پادشاهی شخص مورد نظر است به آنها رجوع می‌کند.

برنی همچون بیهقی روایت‌های بلندتر جذابی نیز دارد که برخی از آنها در موقعیت مشخص تاریخی خود جای گرفته‌اند، نظیر پایان کار سلطان بلبن (برنی ۱، ص ۱۲۰-۱۲۲)؛ داستان قدرت گرفتن ملک نظام‌الدین و فروگرفتن او همراه با صحنه‌های جذابی مثل ملاقات سلطان کیقباد با پدرش یا داستان سوارکار زیبا و دلبری او از سلطان (همان، ص ۱۳۱-۱۷۰)؛ ذکر تتمهٔ ملک جلالی (همان، ص ۲۲۳-۲۳۸).

شاید اساسی‌ترین شباهت این دو اثر در حوزهٔ داستانی به چندآوایی در گزارش تاریخ و شخصیت‌پردازی مرتبط باشد که حضور آواهای متناقض در تاریخ بیهقی به دلیل رمانوارگی، بیشتر به چشم می‌خورد (برای نمونه در تاریخ فیروزشاهی، نک: بیان آواهای متناقض در باب شیوهٔ حکومت جلال‌الدین خلجی: همان، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ مقایسه کنید با: ص ۱۸۸-۱۸۹). چنین بخش‌هایی اغلب با ادعاهای مورخ در باب رعایت شروط تاریخ‌نگاری همراه است:

«و من که مؤلف تاریخ فیروزشاهی‌ام در دیباچهٔ تألیف مذکور شرط تاریخ نوشتن کرده‌ام که آنچه درین تاریخ خواهم نوشت راستاراست خواهم نوشت و آنچه از محاسن و مقابح کسانی که تاریخ ایشان می‌نویسم در قلم خواهم آورد و خیر اشخاص را اظهار و شر ایشان را کتمان نخواهم کرد که اگر سرسری

بگذرم و مدهانت ورزم و معاملات خیر محض نویسم و از بدکرداری‌ها بر شکنا کنم نوشته مرا در نظر سعادت مطالعه‌کنندگان هیچ اعتباری نماند و مرا عندالله تعالی نجاتی و خلاصی نباشد. بنابر محافظت شرط مذکور آنچه در وقت ملکی از سلطان علاءالدین در کشتن ولی نعمت دیدم نوشتم و آنچه در عصر پادشاهی او از معاملات جهانداری و جهانگیری از سلطان علاءالدین معائنہ کرده‌ام آن هم در اخبار او در قلم آورده‌ام» (برنی ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸).

«... در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند. این بوسهل مردی امام‌زاده محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده- و لا تبدیل لخلق الله- و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جُستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم- و اگر کرد دید و چشید ...» (بیهقی، ج ۱، ص ۱۶۸).

ب. داستان‌های درونه‌ای

تاریخ بیهقی و تاریخ فیروزشاهی هر دو داستان‌های درونه‌ای دارند با این تفاوت مهم که بیهقی حکایت‌های درونه‌ای را خود روایت می‌کند اما برنی از زبان شخصیت‌های داستانی قصه می‌گوید. برای مثال، سلطان بلبن برای اثبات رفتارش حکایتی از التتمش می‌آورد (برنی ۱، ص ۳۸-۳۹) و جای دیگر نیز حکایتی از هارون‌الرشید و داوود طایبی آن هم با ذکر مأخذ نقل می‌کند:

«من که بلبن بنده شمس‌ام از قاضی جلال‌الدین عروس که بس بزرگوار قاضی بود شنیده در آنچه او از بغداد به رسالت در دارالملک دهلی آمد این موعظت به جهت سلطان شمس‌الدین از وصف هارون‌الرشید تحفه آورد ...» (همان، ص ۱۰۳).

۳. کارکردهای راوی

راوی مورخ معتبر تاریخ فیروزشاهی و تاریخ بیهقی بی‌طرف نیست و افزون بر ابراز نوعی خودآگاهی، پیوسته در متن حضور می‌یابد. به دلیل ترس از افزایش حجم مقاله،

دشواری موضوع و بی ارتباطی انبوه مسائلی که می توان در باب راوی در تاریخ نگاری مطرح کرد تنها به سراغ یکی دیگر از مهم ترین شباهت های شیوه کار برنی و بیهقی یعنی کارکردهای متنوع حضور راوی مورخ در این متون می رویم که گاه هم پوشانی دارند:

الف. استناد

خانواده برنی مشاغل برجسته ای در دربار داشتند؛ جد مادری اش، سپهسالار حسام الدین، از سوی غیاث الدین بلبن شحنگی لکهنوتی یافت (همان، ص ۸۷) و سلطان علاء الدین خلجی به عمویش، علاء الملک، نیابت کره و اوده و به پدرش، مؤید الملک، نیابت و خواجه گی برن را داد (همان، ص ۲۴۸). خودش هم افزون بر دوستی با امیر خسرو دهلوی و امیر حسن سجزی (همان، ص ۳۶۰)، هفده سال و سه ماه ملازم درگاه سلطان محمد (حکومت: ۷۲۵-۷۵۲ ق) بود (همان، ص ۵۰۴). برنی و بیهقی بارها به موقعیت سنی و شغلی خود در دربار اشاره کرده اند:

«این ضعیف در جلوس سلطان معزالدین کیقباد نبیسه سلطان بلبن خردسال بوده است و آنچه اخبار و آثار جهان داری او درین تاریخ نوشته است از مؤید الملک پدر خود و از استادان خود که علامه روزگار بودند سماع دارد و از ایشان شنیده ام که در شهر سنه خمس و ثمانین و ستمایه ...» (همان، ص ۱۲۷).
«... در عهد جلالی قرآن تمام کرده بودم و از مفردات گذشته و خط آموخته ...» (همان، ص ۲۰۵).

«من که ضیاء برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی ام و عمرم به هفتاد و چهار سال که دو نیم قرن بود در نوشته است ...» (همان، ص ۵۷۳).
«... من که بوالفضلم بدان وقت شانزده ساله شده بودم ...» (بیهقی، ج ۱، ص ۲۰۱).

«من که بوالفضلم این بوالمظفر را به نشابور دیدم در سنه اربعمائه، پیری سخت بشکوه ... دیدم او را که به ماتم اسمعیل دیوانی آمده بود و من پانزده ساله بودم ...» (همو، ج ۱، ص ۳۴۲).

آنها حتی بعضی از روابط شخصی خود را در متن می آورند:

«... من آن کریم و ابن الکریم را دیده بودم و در خانه پدر من او بارها مهمان شده بود و اگرچه من در این ایام سخت درمانده و عاجز شده ام ...»

(برنی ۱، ص ۲۰۴-۲۰۵).

«... همگان رفته‌اند رحمهم‌الله و غرض من از آوردن نام این مردمان دو چیز است یکی آنکه با این قوم صحبت و ممالحت بوده است، اندک‌مایه‌ای از آن هر کسی باز‌نمایم و دیگر تا مقرر شود حال هر شغلی که به روزگار گذشته بوده است و خوانندگان این تاریخ را تجربتی و عبرتی حاصل شود» (بی‌هقی، ج ۱، ص ۲۴۴).

«... چون مرا دوستی است به کار آمده و معتمد ممالحت و مذاکرت افتاد، درین تاریخ نام او بیاوردم و شرط دوستی نگاه داشتم» (همو، ص ۶۰۶).

در واقع، برای راست‌نمایی در تاریخ - بی‌هقی بیشتر و برنی کمتر - برخی گزارش‌ها را با حضور در متن و انتساب آنها به خود یا دیگران مستند می‌کنند:

«... آنچه این ضعیف از اخبار و آثار سلطان غیاث‌الدین بلبن در این تاریخ آورده است از پدر و جد خود استماع دارد و از ایشان که در عصر او اصحاب اشتغال خطیر بوده‌اند ...» (برنی ۱، ص ۲۵).

«و من که مؤلفم از خواجه تاج‌الدین مکرانی که بزرگوار خواجه بود و پیش سلطان بلبن محلی و قربی تمام داشت سماع دارم که ...» (همان، ص ۳۶)
«من از ثقات شنیده‌ام که ...» (همان، ص ۳۴۷).

«من از جد مادری خود که وکیل در باریک بیکترس سلطانی بود شنیده‌ام که ...» (همان، ص ۶۱).

ب. کانونی‌سازی^۱

تقریباً خاص‌ترین ویژگی این دو اثر به درج ادراکات مؤلفان در متن مربوط می‌شود. برای نمونه ناسزها بهترین شکل ثبت ادراکات شخصی راوی کانونی‌ساز از رویدادها در متن است. بی‌هقی و برنی هر دو از درج ناسزهای شخصی و غیر شخصی در تاریخ ابایی ندارند اما رکاکت برنی بر بی‌هقی می‌چربد (برای نمونه، نک: همان، ص ۳۷۴-۳۷۵، ۴۱۱، ۵۰۵؛ بی‌هقی، ج ۲، «فهرست ناسزها و طعنه‌ها»، ص ۱۷۷۷-۱۷۷۸).

۱ کانونی‌سازی (focalization) بر چشم‌انداز یک شخص یا شخصیت دلالت می‌کند که ادراک، دیدگاه، دانش یا زاویه دید او، کمیت و کیفیت اطلاعات روایی را در داستان نظارت و جهت‌یابی می‌کند (برای اطلاع بیشتر، نک: Jahn, p. 173-177).

اظهار نظر دربارهٔ اعمال شاهان نظیر نکوهش بلبن برای دار زدن سردار شکست خورده (برنی ۱، ص ۸۴) در واقع اعمال نوعی کانونی‌سازی است که نشان می‌دهد راوی مورخ نسبت به رویدادها بی‌تفاوت نیست و دربارهٔ تاریخ، داوری شخصی دارد. یکی دیگر از نمونه‌های کانونی‌سازی برنی در زیر آمده است:

«و من که مؤلفم یاد دارم که روز قتل سیدی موله بادی سپاه بخواست که عالم تاریک شد» (همان، ص ۲۱۲).

انتقاداتی که برنی از خود می‌کند نیز در همین گروه طبقه‌بندی می‌شود: «و ما چندان کافر نعمت که سیه سپیدی خوانده بودیم و از علمی که از آن شرف دارد چیزی داشتیم و از طمع و حرص دنیا نفاق‌ها ورزیده و مقرب سلطان شده در قضیهٔ سیاست که نامشروع بودی حق پیش سلطان نمی‌گفتم ... و روایت‌های مجهول می‌خواندیم حال دیگران ندانم تا همچو من چه خواهد شد، من باری از شومت آنها که گفته‌ام و کرده‌ام در پیران سال در دنیا خوار و زار و بی‌مقدار و لااعتبار شده‌ام و در درها محتاج شده و رسوا می‌شوم و در عقبی نمی‌دانم که حال من چون خواهد شد...» (همان، ص ۴۶۶-۴۶۷).

در کتاب برنی به دلیل فقر و انزوای پیرانه‌سر (امیرخورد کرمانی، ص ۴۸۵) همچون بیهقی شکایت و اندرز به وفور یافت می‌شود اما علی‌رغم شباهت‌های فراوان مضمونی، جهان‌بینی دنیوی و عشرت‌طلب برنی با دیدگاه خردگرایانهٔ بیهقی تفاوت دارد: «و من که بعد از دو قرن تاریخ معزی نوشته‌ام و ذکر عیش و عشرت آن بادشاه و هم‌عصران آن بادشاه کرده در مطالعهٔ نوشتهٔ خویش از استیفای لذت عیش ... مدهوش می‌شوم و در چنین هنگامی که از پیری و ضعیفی یک دندان در دهنم نمانده است و پریشان خاطر و دشمن‌کام گشته‌ام ... و امروز چه از قحط طوایف مذکور و چه از بی‌سیمی و بی‌زری در کنج محنت و گوشهٔ مذلت خوار و زار و بی‌مقدار و بی‌خریدار مانده‌ام چه کنم و از که انصاف خواهم ... پس چار و ناچار نوحهٔ روزگار خود می‌کنم و می‌گذارم ... بازگشتم از تحریر حسرت‌های گوناگون خود در بیان عیش و عشرت عهد و عصر معزی...»^۱ (برنی ۱، ص ۱۶۵-۱۶۷).

۱. نکتهٔ عجیب در اینجاست که برنی در عهد کیقباد به گفتهٔ خودش خردسال بوده است (برنی ۱، ص ۱۲۷) و منطقاً نباید دریافت ویژه‌ای از آنچه می‌گوید داشته باشد. او احتمالاً بر مبنای شنیده‌های خود داستان‌پردازی می‌کند که بیهقی کمتر چنین توصیف‌های غیر حقیقی و خیالی دارد.

«و من پیر زال گمراه که در تیه ناکامی متحیر گشته‌ام و نفسی و دمی مانده‌ام در زمانی که وصف مجلس مذکور می‌نویسم می‌خواهم که به یاد آن جوانان جان‌نواز و آن مه‌پیکران مایهٔ ناز ... زنار به بندم و تیکهٔ برهمنان بر پیشانی لعنت خود کشم و روی خود سیاه کنم و در تعزیت و مصیبت آن شاهان جهان حسن و آفتابان آسمان خوبی در کوچه و بازار افتم و فضیحت و رسوا شوم و بعد از شصت سال از فقدان ایشان نوحه‌کنان و جامه‌دران و سر و ریش کنان بروم... و در این ایام که پیر و کوز و جای مانده و بینوا و بیچاره شده‌ام جز حسرت نمی‌خورم...» (همان، ص ۲۰۰-۲۰۱).

«آه و هزار آه که آنچنان کریمی [ملک علاءالدین کشلی خان] را روزگار بکشت و آنچنان اعجوبهٔ روزگارا را فلک در زمین کرد و من که مرثیه‌نویس کریمانم و از پیران و هنرمند آفتاب زردی یادگار مانده‌ام فلک بر من آن می‌بازد که در هیچ گبرستانی روا نباشد و از فراق کریمان و هجران هنرمندان می‌زارم که می‌مویم و می‌گویم که این دهر بی‌وفای ز ایشان چه خواست گویی» (همان، ص ۱۱۴).

چنین مویه‌هایی بر مرگ شخصیت‌های تاریخی در *تاریخ بیهقی* هم دیده می‌شود:

«... چون من از خطبه فارغ شدم روزگار این مهتر به پایان آمد و باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نباید درین تألیف، قلم را لختی بر وی بگریانم و از نظم و نثر بزرگان که چنین مردم و چنین مصیبت را آمده است بازنمایم تا تشفی‌ای باشد مرا و خوانندگان را پس به سر تاریخ بازشوم ان شاء الله تعالی.» (بیهقی، ج ۱، ص ۶۱۴).

«این که عاقبت کار دو سپاه‌سالار [اریارق و اسیغتگین غازی] کجا شد همه به پایان آمد چنان که گفתי هرگز نبوده است و زمانه و گشت فلک به فرمان ایزد عزّذکره چنین بسیار کرده است و بسیار خواهد کرد و خردمند آن است که به نعمتی و عشوه‌ای که زمانه دهد فریفته نشود و برحذر می‌باشد از بازستدن که سخت زشت ستاند و بی‌محابا و در آن باید کوشید که آزادمردان را اصطناع کند و...» (همو، ص ۲۳۴).

بیهقی و برنی هر دو طغیان و سرکشی را امری بسیار مذموم می‌دانند:

«... و انگشت به انگشت از نعمت‌های عم و مربی و خسر پالوده و بزرگ گشته عم و خسر و مربی و ولی نعمت و بادشاه و مخدوم خود را روزه‌دار جهراً و علاناً در هفدهم ماه مبارک رمضان بکشت و سر آنچنان سری و سروری از

تن جدا کنانید و بر سر نیزه بندانید...» (برنی ۱، ص ۲۳۵).
و نیز طغیان طغرل کافر نعمت (همان، ص ۸۱-۹۲)؛ بدگویی از طغرل برار (بی‌هقی، ج ۱، ص ۷۴۰) و خیانت طغرل عضدی حاجب امیر یوسف (برنی ۱، ص ۲۴۸-۲۵۲).
یکی دیگر از تفاوت‌های بسیار مهم تاریخ‌نگاری بی‌هقی و برنی که اتفاقاً رویکرد داستانی‌تر برنی را نشان می‌دهد، گزارش صحنه‌های خصوصی بدون نقل مأخذ است. بی‌هقی معمولاً این صحنه‌ها را از قول کسی نقل می‌کند و کانونی‌ساز روایت نامی دارد اما برنی کمتر به کسی استناد می‌جوید و ظاهراً کانونی‌ساز در چنین صحنه‌های گاه سرنوشت‌سازی راوی دانای کل است چرا که راوی مورخ امکان حضور در آن صحنه را ندارد:

«[سلطان بلبن] روزی در ایام مرض مذکور که بعد آن سوم روز نقل خواهد کرد ملک‌الامرا کوتوال حضرت خواجه حسین بصری وزیر و چند بنده مقرب مزاجدان ملک را پیش طلبید و با ملک‌الامرا گفت ... باید که بعد از من کیخسرو را که پسر خان شهید پسر مهتر من است بر تخت من نشانی...» (همان، ص ۱۲۱-۱۲۲).

«پدر بر چشم و رخساره پسر بوسه می‌داد و بار بار کنار می‌گرفت خفیه‌تری پسر را گفت که نظام‌الدین را زودتر برگیری که اگر او بعد از این فرصت یابد یک روز تو را بر تخت نگذارد این بگفت و گریان گریان بازگشت...» (همان، ص ۱۵۶).

برنی کمتر از بی‌هقی از نقش مستقیم خود در وقایع یاد می‌کند؛ شاید نقش ضعیف‌تر او در امور حکومتی دلیل این قضیه باشد. از بخشی که در زیر آمده است کم شاهد اندک فعالیت‌های سیاسی برنی در تاریخ هستیم:

«... قتلغ خان که به خدمت سلطان حق اوستادی داشت به دست مؤلف تاریخ فیروزشاهی اعنی ضیاء برنی به خدمت سلطان پیغام فرستاد...»^۱ (همان، ص ۵۰۷-۵۰۸).

این موارد معدود باعث نمی‌شود که برنی برای خواننده چیزهای ویژه‌ای نقل کند یا اطلاعاتی افزون به دست دهد یا ظرایف رویدادهای سیاسی را با کانونی‌سازی متفاوتی عرضه کند. گاهی گفت‌وگوهای میان مؤلف و دیگری در تاریخ درج می‌شود که ارزش

۱. در ادامه نصایح طولانی برنی به سلطان ذکر می‌شود (برنی ۱، ص ۵۰۹-۵۱۱).

تاریخی چندانی ندارند اما از جهت احتوای مفاهیم روان‌شناختی، شناخت شخصیت‌های داستانی به‌ویژه ارائه تحلیل‌های تاریخی مهم هستند:

«روزی من که مؤلف تاریخ فیروزشاهی‌ام در پیش تخت طلب شدم و سلطان این ضعیف را می‌گفت که ملک ما مریض گشت ... بنده عرضه داشت کرد که در کتب تواریخ...» (همان، ص ۵۲۱-۵۲۲).

«از شهر به خدمت سلطان پیوستم و عرضه داشت و خدمتی مبارک باد فتح دیوگیر که خداوند عالم بادشاه عصر و زمان و ملک کبیر و احمد ایاز که از شهر به دست من فرستاده بودند به خدمت سلطان رسانیدم و سلطان مرا بسیار نوازش فرمود و روزی من در رکاب دولت سلطان می‌رفتم و سلطان با من حکایت کنان می‌رفت که حکایت بغاه در میان افتاد و سلطان مرا گفت ... من نتوانستم در که در بندگی سلطان عرضه داشت کنم که این همه بلاها و فتنها که از هر چهار طرف می‌زاید و تنفر عام روی نموده است از نتیجه کثرت سیاست سلطانی است ... از تغییر مزاج سلطان بترسیدم و سخن مذکور عرضه داشت کردن نتوانستم و با خود گفتم یا چه حکمت است که همان چیزی که واسطه خرابی و ابتیاری ملک گشته است در سینه سلطان محمد از برای فراهمی و التیامی ملک و دولت جلوه نمی‌کند...» (همان، ص ۵۱۶-۵۱۷).

مشابهت ویژه‌ای در شیوه تاریخ‌نگاری بیهقی و برنی در حذف نقش خود در برخی از رویدادهای سیاسی خطرناک وجود دارد. ظاهراً برنی پس از مرگ محمد بن تغلق در ابتدا از پادشاهی پسر نابالغ او - که برخی در نسب او تردید کرده‌اند - به دستکاری احمد ایاز در دهلی حمایت کرده است اما فیروزشاه، پسر عموی محمد بن تغلق، به تخت می‌رسد و احمد ایاز و بسیاری دیگر کشته می‌شوند (Nizami, p.129-130) و برنی در قلعه بهتیر زندانی می‌شود اما بعدها به لطف فیروزشاه آزاد می‌شود (برنی ۱، ص ۵۵۴، ۵۵۷). او در روایتش (همان، ص ۵۲۵-۵۴۶) از نقش خود حرفی نمی‌زند و به چاپلوسی می‌گراید و در باب احمد ایاز که به نوعی امیرنشان بود، رندانه تاریخ را بر اساس دیدگاه جناح پیروز می‌نویسد:

«... محمد بن تغلق شاه به چندین سال در حیات خود سه کس را از مقربان درگاه خود برگزیده بود ... دوم احمد ایاز بود که در باب او من که مؤلفام و چندین مقربان دیگر بارها از خدمت سلطان محمد شنیده بودیم که

احمد ایاز جایی مانده شده است و عمر او از هفتاد گذشته به هشتاد نزدیک رسیده و گام زدن و اسب سوار شدن نمی تواند و از جای ماندگی او مصالح دیوان وزارت مهمل می ماند وقت از پرداختن امور ملکی گذشته است که اگر او گوشه گیرد و در خانقاه شیخ نظام الدین نشیند و دنبال کار آخرت شود حرمت او در میان خلق بماند و مرا این معنی بر روی او گفتن شرم می آید اگر همون این التماس کند بهتر باشد و من دیوان وزارت عهده کسانی کنم که مصالح دیوانی محمل نماند...» (همان، ص ۵۳۱-۵۳۲).

«... از ثقات معتبر حکایتی عجیب متواتر شنیدم که در آن چند ماه که از شطط احمد ایاز شهریان جامه و تنکه و چیتل از احمد ایاز می یافتند و از در سرا با آن انعام و اکرام بیرون می آمدند او را لعنت می کردند...» (همان، ص ۵۴۹).

«... سلطان محمد شاه را پسری نبود ...» (همان، ص ۵۳۵).

«در اثناء راه خبر رسید که احمد ایاز در دهلی بغی ورزید و از برای فریبش خلق ولدالزناپی شش هفت ساله پسر را پیدا کرده است و به مردم نموده که این پسر سلطان محمد است و بر طریقه بازیچه بچگان آن مجهول النسب را بر تخت نشانده است...» (همان، ص ۵۳۹).

بیهقی را نیز در مقام شاگرد بونصر مشکان باید از جمله پدریان محسوب کرد و در تاریخ موجود، برای روایت بر تخت نشستن مسعود نقش خود و استادش را کمرنگ جلوه می دهد و وقایع را از دیدگاه پسریان می نگارد.

برنی نسبت به مورخان معاصرش از فرایند تغییرات سیاسی آگاه تر است (Nizami, p.40) و همچون بیهقی در کنار گزارش رویدادها به تحلیل آنها نیز می پردازد (برای نمونه، نک: دلایل سقوط علاء الدین (برنی ۱، ص ۳۶۷-۳۶۹)، سقوط سلطان محمد (همان، ص ۴۷۲-۴۷۸)، عدم هجوم بلبن (همان، ص ۵۰-۵۳ و...). برنی در تحلیل، رویکرد اقتصادی (برای نمونه، نک: بیان ضوابط مبارزه با تورم: همان، ص ۳۰۴-۳۱۹؛ بخش اقتصادی فهرست عجایب عهد علاء الدین: همان، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ ضابطه اقالیم در عهد سلطان محمد: همان، ص ۴۶۸-۴۷۰؛ کارهای سلطان محمد در دهلی دیوان سالاری، کشاورزی و اقتصاد: همان، ص ۴۹۸-۵۰۱؛ ضوابط سیاسی و دیوان سالاری فیروزشاه: همان، ص ۵۷۱-۵۷۵) و بیهقی رویکرد دیوان سالارانه دارد و به جای توجه به ضوابط اقتصادی بسیار دقیق مورد توجه برنی، اصل خطبه ها و نامه ها را ضبط می کند.

برنی به مسائل سیاسی اجتماعی پیرامونی نیز توجه خاص دارد؛ از عرفای بسیاری یاد می‌کند و نقش آنها را در سیاست و زندگی روزمره توضیح می‌دهد (همان، ص ۳۴۶)؛ همچنین از ذکر شعرا، پزشکان و منجمان (همان، ص ۳۶۲-۳۶۴) غافل نمی‌شود؛^۱ در ابتدای بخش مربوط به هر پادشاه، کارگزاران او و گاه مشاغل آنها را نام می‌برد و حتی به تحلیل و طبقه‌بندی آنها می‌پردازد (همان، ص ۳۳۶-۳۳۸).

برنی از نظر انتقادی تندتر از بیهقی است و برای نمونه در بخش «ذکر اوصاف و اخلاق و درشت‌خویی و سخت‌گیری سلطان علاءالدین» (همان، ص ۳۳۸)، انتقادات تندی را مطرح می‌کند و همچون بیهقی این‌طور جلوه می‌دهد که جانب انصاف را رها نمی‌کند و کارهای خوب علاءالدین را نیز فهرست می‌کند (همان، ص ۳۳۹-۳۴۷) و نیز در انتقاد از اخلاق سلطان محمد (همان، ص ۴۷۱-۴۷۲) و اوصاف متضاده او (همان، ص ۴۹۶) دلیل ویژگی‌های شخصی وی را چنین بیان می‌کند:

«... افسوس و هزار افسوس ... که در عنفوان شباب و هنگام فهم و ادراک آن شاه و شاهزاده هندوستان و خراسان را با سعد منطقی بدمذهب و عبید شاعر بد اعتقاد و نجم انتشار فلسفی صحبت و مجالست افتاد...» (همان، ص ۴۶۴-۴۶۵).

یکی از مهم‌ترین کارکردهای تحلیل تاریخی، بالا بردن درجهٔ راست‌نمایی متن است که خود را به صورت انصاف در گزارش تاریخی نشان می‌دهد:

«من هم از راویان اخبار و آثار بلبنی شنیده‌ام که سلطان بلبن با آن چندان شفقت و مهربانی و داددهی و انصاف‌ستانی و روزه و نماز بسیار که ذکر آن کرده شد در سیاست بغی و طغیان ملکی قهاری و جباری بوده است ... بسی خانان و ملوک شمس‌ی را که شرکای ملک و مزاحم تخت خود می‌دانست ... در خفیه میان شراب و شربت فقاع زهر دهانیدی...» (همان، ص ۴۷-۴۸).

ج. توجه به فلسفهٔ تاریخ و شیوهٔ تاریخ‌نویسی

برنی اولین مورخ هندی است که صاحب نظریهٔ تاریخ است و وظایف تاریخ‌نگار را برمی‌شمارد (Nizami, p.43). وی که در مقدمهٔ اثر دربارهٔ تاریخ سخن گفته است همچون

۱. توجه برنی به طبقات اجتماعی دیگری غیر از شاهان، تغییری بزرگ در تاریخ‌نگاری فارسی هند است (Nizami, p.7).

بیهقی از شرط راستی در تاریخ‌نگاری می‌گوید:

«این معنی که من نوشته‌ام نه از طریق گزاف و مبالغت در تمدح نوشته‌ام و طمع حرص دنیا را در کار آورده ولیکن من در دیباچهٔ کتاب صدق را از شرائط تاریخ‌نویسی نوشته‌ام و با آنکه من در عصر همایون فیروزشاهی در ترفه و تنعم و آسودگی و آسایش نهام و درین باب از جماهیر اهالی بلاد ممالک و مستثنی و ممتازم ... اگر چه من دوستکام باشم و یا نباشم مرا در تاریخ راست و درست می‌باید نوشت ... چه اگر بی‌خبری ... گوید که ضیاء برنی مداحی و شاعری ورزیده است ...» (برنی ۱، ص ۵۴۸-۵۴۹).

«و من که مؤلف تاریخ فیروزشاهی‌ام در دیباچهٔ تألیف مذکور شرط تاریخ نوشتن کرده‌ام که آنچه درین تاریخ خواهم نوشت راستراست خواهم نوشت و آنچه از محاسن و مقابح کسانی که تاریخ ایشان می‌نویسم در قلم خواهم آورد و خیر اشخاص را اظهار و شر ایشان را کتمان نخواهم کرد که اگر سرسری بگذرم و مدهانت ورزم و معاملات خیر محض نویسم و از بدکرداریها بر شکننا کنم نوشتهٔ مرا در نظر سعادت مطالعه‌کنندگان هیچ اعتباری نماند و مرا عندالله تعالی نجاتی و خلاصی نباشد...» (همان، ص ۲۳۷-۲۳۸).

«... در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصُّبی و تربدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.» (بیهقی، ج ۱، ص ۱۶۸)
«مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حال‌ها که ازین بیداری افزاید و تاریخ بر راه راست برود که روا نیست در تاریخ تخسیر و تحریف و تقتیر و تبذیر کردن و نوشتگین ولوالجی اگر بد کرد خود بی‌حد دید» (همو، ص ۴۵۰-۴۵۱).

برنی همچون بیهقی به تبویب کتاب و چهارچوب تدوین آن توجه دارد:
«بازگشتم از بیان مآثر نوادرالملک که در عهد سلطان بلبن داد مناقب می‌دادند در بیان ماجرای تتمهٔ ملک بلبنی که چون سلطان بلبن از واقعهٔ خان شهید شکسته شد...» (برنی ۱، ص ۱۲۰).

«و این مجلّد به پایان آمد و تا اینجا تاریخ براندم، رفتنِ این پادشاه را رضی‌الله‌عنه سوی هندوستان به جای ماندم تا در مجلّد دهم نخست آغاز کنم و دو باب خوارزم و جبال برانم هم تا این وقت چنان که شرط تاریخ است آنگاه چون از آن فارغ شوم به قاعدهٔ تاریخ بازگردم و رفتنِ این پادشاه به هندوستان تا خاتمتِ کارش بگویم و برانم ان‌شاءالله‌عزّوجل» (بیهقی، ج ۱، ص ۷۰۷).

اما دقت و توجه فراوان بیهقی (برای نمونه، نک: همو، ج ۱، ص ۹-۱۰) بر برنی پیشی می‌گیرد.

۴. شخصیت‌پردازی

بیهقی و برنی هر دو توصیفات زنده و جانداري از شخصیت‌ها ارائه می‌دهند و برخلاف متون تاریخی که نیازی به شخصیت‌پردازی داستانی ندارند، به شدت به پرداخت داستانی شخصیت‌های خود توجه دارند، اما یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های آثار آنها هم به همین نظام شخصیت‌پردازی مربوط می‌شود؛ شخصیت‌های برنی در خرده‌حکایت‌های مجزا حضور دارند و در سراسر متن دیده نمی‌شوند. تنها ریسمان نازک شخصیت واحد پادشاه، آنها را به هم پیوند می‌دهد که آن هم با تغییر هر پادشاه، شخصیت‌های گذشته کمتر یاد می‌شوند اما در تاریخ بیهقی موجود شاید به دلیل اینکه صرفاً به دوره یک پادشاه محدود می‌شویم شخصیت‌ها در کلیت متن سیال‌اند. یکی دیگر از دلایل شباهت تاریخ بیهقی به رمان و تاریخ فیروزشاهی به مجموعه داستان‌های کوتاه مرتبط، همین است. شخصیت‌های بیهقی در طول متن با کنش‌های خودشان برای خواننده آشنا جلوه می‌کنند اما شخصیت‌های برنی بیشتر با توصیف راویانه آنها ساخته می‌شوند و کمتر با کنش‌هایشان توصیف می‌شوند. برنی در ابتدای پادشاهی هر یک از شاهان هشت‌گانه تاریخ فیروزشاهی اسامی بزرگان و فرزندان‌شان را در فهرستی بدون توضیح ذکر می‌کند. شخصیت‌های برنی ساده هستند اما بیهقی شخصیت‌های پیچیده‌تری ارائه می‌دهد. در موارد اندکی نظیر آنچه در زیر می‌آید هر دو متن مشابهت بیشتری دارند:

«... و این ملک کبیر که قبول خلیفتی علم او گشته بود غلامی بود که مثل آن غلام در مکارم اخلاق و ... در دارالملک دهلی هیچ پادشاهی را نبوده است...» (برنی ۱، ص ۴۹۳).

«هذا الغلام طغرل العضدی. این طغرل غلامی بود که از میان هزار غلام چُنو بیرون نیاید به دیدار و قد و رنگ و ظرافت و لباقت و او را از ترکستان خاتون ارسلان فرستاده بود به نام امیر محمود...» (بیهقی، ج ۱، ص ۲۵۱).

۵. گفت‌وگو

برنی همچون بیهقی گفت‌وگوهای فراوانی را در تاریخ خود ذیل حکایت‌های کوتاه یا بلند نقل می‌کند که شاید فواید اخلاقی و جنبه‌های انسانی آنها بیش از جنبه‌های تاریخی باشد. گفت‌وگو راست‌نمایی رمان‌گونه اثر را مضاعف می‌کند. عمده صحنه‌های

برنی شامل گفت و گو هستند نظیر نصیحت های ملک الامرا فخرالدین کوتوال به ملک نظام الدین (برنی ۱، ص ۱۳۴-۱۳۸)؛ ارتباط و گفت و گوی معزالدین کیقباد و پدرش (همان، ص ۱۳۹-۱۵۶)؛ گفت و گوی علاء الدین خلجی با ملک احمد چپ نائب باریک درباره کوشک بلبن (همان، ص ۱۷۸-۱۸۰)؛ گفت و گوی جلال الدین خلجی با دشمنانش و بخشیدن آنها (همان، ص ۱۸۳-۱۸۴)؛ گفت و گوی علاء الدین خلجی با علاء الملک درباره مغولان (همان، ص ۲۵۵-۲۵۷).

برنی نیز گاهی از زبان محاوره در گفت و گوهای مندرج در متن استفاده می کند:

«گفت ای بابا برو و دنبال کار خود شو و فضول بادشاهی از سر بنه که از ما و امثال ما هرگز بادشاهی آمدنی نیست» (همان، ص ۱۳۸).

«ای بابا دماغ تو گنده شده است و غلطی ها می کنی» (همان، ص ۲۱۶).
«او را گفت که ای علی کمیزی در اوان طفلی در کنار من کرده بودی بوی آن هنوز از جامه من نرفته است تو چرا از من می ترسی؟» (همان، ص ۲۳۴).

«... چنان که خردگان نازنین در خانه خالگان مهمان روند ... این پسرگان بی عاقبت که از کنار بابا و ماما پای در زمین نهاده بودند ...» (همان، ص ۴۱۶).

گفت و گوهای چاپلوسانه بی اهمیت نیز همچون تاریخ بیبھی در این کتاب کم نیست:

«... علاء الملک عرض داشت کرد که من بنده قدیم ام و پیوسته آنچه در خاطر بنده در کارها می گذشت عرض داشت کرده ام و از پیش مرحمت یافته درین مهم بزرگ هم آنچه در خاطر بنده گذشت عرض داشتم صواب و صلاح همان است که در خاطر خداوند عالم گذشته و رای اعلی بادشاه از همه رایهای بندگان برتر است ...» (همان، ص ۲۵۶)

همان طور که پیش تر عنوان شد در آثار برنی نقل محاوراتی خصوصی وجود دارد که می توان در صحت آنها تردید کرد که برخی غیر واقعی دانستن همه آنها را ممکن نمی دانند (Nizami, p.15).

نتیجه گیری

در این مقاله مشابهت های روایی آثار برنی و بیبھی با تمرکز بر پنج عنوان نظام زمانی،

ساختار داستان، کارکردهای راوی، شخصیت‌پردازی و گفت‌وگو بررسی شده است. هر دو نویسنده در گزارش تاریخی خود از عناصر داستانی بیش از تاریخی بهره می‌برند و در نهایت تاریخی داستان‌گونه عرضه می‌کنند. نشانه‌هایی از تأثیرپذیری برنی از بیهقی در سراسر متن به چشم می‌خورد ولی این بدان معنا نیست که برنی یکسره به راه بیهقی رفته است؛ برنی رویکردهای روایی - تاریخی فراوانی را از بیهقی اقتباس کرده اما خود در این زمینه دست به تألیف زده است و با ایجاد تغییرات فراوان در آن شگردها راه تازه‌ای را در سنت تاریخ‌نگاری فارسی گشوده است.

منابع:

- آفتاب اصغر، *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، لاهور، ۱۳۶۴.
- امیرخورد کرمانی، *سیرالاولیاء*، دهلی، ۲۰۱۰م.
- برنی، ضیاءالدین (۱)، *تاریخ فیروزشاهی*، به کوشش سید احمد خان، کلکته، ۱۸۶۲م.
- _____ (۲)، *فتاوی جهانداري*، به کوشش افسر سالم خان، لاهور، ۱۹۷۲م.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، به کوشش دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، ۱۳۸۸.
- ثبوت، اکبر، «برنی»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳، به کوشش دکتر غلامعلی حداد عادل، تهران، ۱۳۷۸.
- راغب، محمد، پژوهشی در *تاریخ بیهقی بر بنیاد دانش روایت‌شناسی*، پایان‌نامۀ دکتری زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی دکتر علی‌محمد مؤذنی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- سمیعی، مجید، «برنی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، ج ۲، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۷.
- شمس عقیف سراج، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح ولایت حسین، به کوشش دکتر محمدرضا نصیری، تهران، ۱۳۸۵.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۷۲.
- عوفی، سدیدالدین محمد، *جوامع‌الحکایات*، به تصحیح دکتر امیربانو کریمی و دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۸۶-۱۳۸۷.
- منهاج سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۳.
- نفیسی، سعید (۱)، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۶۳.
- _____ (۲)، *در پیرامون تاریخ بیهقی*، تهران، ۱۳۴۲.
- یاحقی، محمدجعفر و مهدی سیدی، «دیباجۀ مصححان»، *تاریخ بیهقی*، ابوالفضل بیهقی، تهران، ۱۳۸۸.
- Afsar Saleem Khan, "Introduction", *Fatawa-I-Jahandari*, Lahore, 1972.
- Genette, Gerard, *Narrative Discourse*, tr. Jane E. Lewin, Ithaca & New York, 1980.
- Hardy, P., "Barani", *Encyclopaedia Iranica*, ed. Ehsan Yarshater, New York, 1989.
- Jahn, Manfred, "Focalization", *Routledge Encyclopedia of Narrative Theory*, eds David Herman, Manfred Jahn and Marie-Laure Ryan, London & new York, 2005.
- Nizami, Khaliq Ahmad, *On History and Historians of Medieval India*, New Delhi, 1982.